روزگار یک داوطلب

امدادِ برآب

شارمین میمندی‌نژاد*

● درباره زلزله صحبت می‌کنیم. نگاهم به افقِ خسته چشم‌هایش دوخته می‌شود و دریای اشکی که به نزدیک بیش از یک دهه فعالیت دفتر جمعیت امام علی(ع) در محلات معضل‌خیزِ کرمانشاه همچنان فرونریخته و خورشیدِ خونبارِ دردی که مردمکِ پشتِ این دریا شده. سخنان این همکار و همیار را در خیرگی نگاهم به نگاهش، گم می‌کنم و گیج، انعکاس شعله‌های آتش روستای جعفرآباد را در حَی حضورِ چاره چشم او می‌بینم. زمین را کنده‌اند، گودالی ساخته‌اند. در گودال، چوب‌ها را به همنشینی با آتش، ذغال می‌کنند و بعد ناجوانمردانه، کودکانشان را به داخل آن عمقِ تنگ و سوزان می‌فرستند تا ذغال‌های داغ را از خاک و خاکستر جدا کنند و دست و پا سوخته، زیر بی‌رحمی نگاه بزرگ‌ترها بیرون دهند. کار کودکان در این روستا و روستاهای اطراف همین است و خانواده‌ها علاوه بر فروش مواد مخدر و بزهکاری‌های بزرگ و کوچک، فرزندانشان را نیز این‌گونه آزار می‌دهند. شکنجه در اینجا فرهنگی است که نسل به نسل به ارث می‌رسد و اعضای جمعیت ما از شیعه و سنی، از کُرد و فارس، با حضور دائم به کتابِ مهر و دفتر و درس و دوا و دارو و درمان و برآورده‌کردن نیازهای خانواده، تمام تلاش مشترکشان، درهم‌شکستنِ چرخه این میراث شوم است. فریبرز کودکی‌اش را در همین چاله‌های جهنمی گذرانده و هر صبح، از فرودِ آن دوزخِ ناگزیر به پدر که بر فرازِ این هُرمِ جانسوز ایستاده، می‌نگرد. پدر به پول ناچیزی که از سوزاندن زندگی فرزندش در این چاله‌ها به دست می‌آید، نیازی ندارد؛ زیرا چندین برابر این پول را از عمده‌فروشی مواد کسب می‌کند. تنها میراثِ مرگ و آزار است که باید این‌گونه در این روستا، مدرسه شود. مادر فریبرز نیز همچون دیگر مادران این روستا، دائم در معرض شکنجه است و از همان طفولیت، فریبرز می‌بیند که مادرش هر روز به زنجیر و تازیانه بسته می‌شود. ۱۴ساله است که این همه سوختن، کارِ خودش را می‌کند و فریبرز به همدستی مادر، خانه را با پدر به آتش می‌کشد. پدر در لحظه جان‌سپردن، مسئولیت مرگش را از شانه‌های همسرش بر دوش‌های فریبرز ۱۴ساله می‌اندازد. چراکه می‌داند تقاصِ خونش را برادران به ضرب اسلحه از همسرش می‌گیرند و پدرکُشی را ابهت و سرمایه و ارثِ چشمگیرِ پسرش می‌کند. در مراسم چهلمش، مادر به‌چله‌نشسته بی‌زجر و زنجیر را به رگبار می‌بندند و می‌کشند. نسل به نسل است که این اهالی، درختِ انسان را از این چاهِ هول به ذغالِ جسد تبدیل می‌کنند. فریبرز در کباب‌شده جسم خردسالی‌اش، مو و مژه‌های سوخته‌اش، آرام آرام، قامت مردانه می‌گیرد و در تدریسِ شکنجه و سوزاندنِ هر روز خواهرانش، جانشینِ خَلَفِ پدر می‌گردد و به تازگی در فکر ازدواج است تا دوباره فرزندانی را به حیاتِ و هیبتِ ذغال‌سوزی آورد. ذهنم از یادآوری داستان این روستاها به صدای مردم مهربان و ساده‌دلی که کمک‌های خودشان را به مرکز کرمانشاه جمعیت آورده‌اند، می‌پرد و در فرصتِ حضور اهداکنندگان، به انگشتِ شرم، اشکم را از شیار چشم می‌دزدم؛ مبادا یارانِ کوه‌قدمم، نازک‌دلی‌ام را ببینند. باز هم برای امدادرسانی در این زلزله، بسته‌های بی‌شمار آب معدنی هدیه کرده‌اند. دستم را بالا می‌آورم و بر تلخ‌خندِ لبم، مثل پوشاندنِ دندان درد می‌نشانم و پیش خودم می‌گویم: هم‌وطنم این آتش، به امدادِ این آب‌ها خاموش نمی‌شود.

*مؤسس جمعیت امام علی

نگرشی بر هویت شهر از منظر مصالح ساختمانی

حمله بتون به آجر

صمد محمدی‌زاده سماکوش . جامعه‌شناس و شهرساز

واقعیت این است که در کشور ما امروزه هویت شهر، چه در مقیاس کلان‌شهرها و چه در مقیاس شهرهای کوچک و حتی روستاها، تحت تأثیر بورس‌بازی، ارزش‌افزوده صنعت ساختمان‌سازی و معاملات املاک است و به تعبیر دیوید هاروی، نفوذ اقتصاد سرمایه‌داری فضای شهری را خلق می‌کند. این سرمایه‌ای‌شدن شهر در دو دهه اخیر باعث ازخودبیگانگی فضای شهری شد. متأسفانه نوک پیکان حمله به هویت کلان‌شهرها، مستعدترین و ارزشمندترین بافت‌های حومه‌ای با ریشه روستایی و خوش‌آب‌وهوا را نشانه رفته است که به مناطق شمال شهری موسوم‌اند؛ مکان‌هایی که هویت آن با باغات، فضاهای سبز و میراث طبیعی و تاریخی و فرهنگی پیوند داشته است.

در این سال‌ها، به‌دنبال کاهش ارزش افزوده بخش صنعت در شهرهای بزرگ، توجه سرمایه‌داران به سوداگری در بخش مسکن و ساختمان معطوف شد. موج جدید ساختمان‌سازی با هدف بیشینه‌سازی سود، بافت‌های ارگانیک روستایی، با کوچه‌باغ‌های تاب‌دار و دیوارهای کاهگلی و خانه‌باغ اصیل سنتی با مصالح بومی، مانند آجر و بعضا کاهگل در شمال شهر تهران را به انحطاط برد. این فرایند بخش‌های مهمی ازخاطرات شهروندان را به غارت برد و به دامنه ازخودبیگانگی وسعت بخشید. سوداگران زمین و ساختمان با استفاده از رانت و با پشتیبانی افراد ذی‌نفوذ، سلول‌های با هویت شهر را تملک کردند و با تغییر مالکیت و ساخت بناهای جدید در مقیاس غیرانسانی، نوستالژی، تاریخ و هویت شهر را مستحیل کردند. ساختمان‌های بلندی که امروز در الهیه، محمودیه، فرمانیه و نیاوران شاهد آن هستیم به قیمت کامروایی عده معدودی از اقشار فرادست و در عوض ازبین‌رفتن هویت و تاریخ تهران بنا شده‌اند. در مدت کوتاهی ساختمان‌های یک تا دو طبقه آجری یا با دیگر مصالح بومی منهدم شدند و به‌جای آنها دیواره‌هایی از ساختمان‌های بلند بنا شد که فارغ از هرگونه بزرگ‌نمایی‌اند. برخی از کوچه‌هایی که با بدنه این توده‌های سنگی پوشانده شده‌اند، شبیه تونل است که جلوه‌هایی از پیکره آسمان به‌سختی از روزنه‌های تنگ‌وتار آن پیداست.

به‌این‌ترتیب، تراژدی غمبار جداشدن مردم از کوچه و خیابان، فضاهای اجتماعی، بیگانگی با شهر، بی‌تفاوتی، گمنامی و آن چیزی که نوربرت الیاس در کتاب «تنهایی دم مرگ» در باب هویت انسان امروزی، تصویر کج‌ومعوج از خویشتن، احساس غربت و تنهایی، احساس انزوای عاطفی و گسترش بی‌حدوحصر فردیت می‌خواند، رخ داده است.

این جریان فقط متوجه شمال شهر نیست، بلکه کل شهر را آماج حملات خود کرده است؛ جریانی که با تغییر و تحولات شدید تراکم ساختمانی و تغییرات کاربری زمین همراه بوده و با تبدیل حیات مدنی شهر به گارگاهِ ساختمانی، آشوب و فاجعه مصیبت‌بار را دامن زده است. هم‌زمان با این فعل و انفعالات و تبدیل‌شدن ساختمان‌های ویلایی یک تا دو طبقه به بناهای پنج و شش طبقه مسکونی و در برخی مناطق شمالی ساختمان‌های بلندمرتبه، با استفاده از تکنولوژی‌های جدید ساختمانی و با هدف تولید انبوه، ساختمان‌های باارزش آجری تخریب شدند و جای آن‌ها، سازه‌های بتونی، فلزی و شیشه‌ای با کاربری تجاری و مسکونی بنا شدند که نماد مدرنیته است.

درعین‌حال سوداگران ساختمان به افزایش حجم و تراکم شدید شهر بسنده نکردند و تقریبا با آغاز دهه۸۰ و با همداستانی مدیریت شهری برای ترغیب مصرف بیشتر، برابر توصیف فربه پیتر برگر به بی‌جنبشی سنگ‌واره‌ای شهر افزودند و با سوءاستفاده از صنعت مد و بزک‌کردن نمای ساختمان، سیمای سنگی و آلومینیومی را نیز به شهر تحمیل کردند و با این روایت جراحت عمیق‌تری بر پیکره بی‌جان شهر گذاشته و هجمه وسیع‌تری را علیه هویت و تاریخ شهر بنیان گذاشتند.

دانه‌های ریز ساختمان‌های آجری در لابه‌لای سازه‌های خشن، سرد و عبوس نماهای آلومینیومی یا نماهای رومی که اخیرا مد شده است، همچون نگینی است که در متن تهران می‌درخشد و برای هنرمندان، معماران، شهرسازان، جامعه‌شناسان شهر و همه کسانی که سودای تاریخ و فرهنگ شهر دارند، مایه مباهات است. عابران پیاده‌ای که در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر پیاده برای رسیدن به هر مقصودی راه می‌روند، با دیدن یک بنای آجری اگر فرصتشان اقتضا کند، گام‌های خود را آهسته‌تر برخواهند داشت تا اندکی بر تصاویر نوستالژیک شهر خیره بمانند، آرام گیرند و نمادهایی از تاریخ شهر را مرور کنند. آنها که قدیمی‌ترند، احساسات و عواطف رقیق‌تر دارند و با تاریخ، شهر و فرهنگ مأنوس‌ترند، در سوز انهدام و قطعه‌قطعه‌شدن خاطره‌های شهر، از نهادشان آه عمیق‌تری بر خواهند داد.

تارومارکردن بناهای باارزش و میراثی و برپاکردن سازه‌های بی‌روح همواره به‌عنوان دغدغه و نگرانی بزرگی مطرح بوده است. مارک گرینسون کتابی نوشته است با عنوان «حافظه شهری، تاریخ و فراموشی شهر مدرن» که در بخش‌هایی از آن به مقایسه آجر و بتون در ساخت اجتماعی شهر پرداخته است. او می‌نویسد: رافائل ساموئل در مقاله‌ای تحت عنوان «بازگشت به آجر» می‌گوید؛ در دهه ۱۹۵۰ آجر مصالح ساختمانی کم‌ارزش و تا حدودی فاقد جذابیت و سنگین و پرزحمت تلقی می‌شد و «دشمن نور و فضا» بود. آجر با خیابان‌های محقر و خانه‌ها و محله‌های درهم‌وبرهم پیوند نزدیکی داشت و با شهرهای ویکتوریایی که به‌طورگسترده رو به اضمحلال بودند، مربوط دانسته می‌شد و همچنین در معماری ویکتوریایی چیزی که بیش از همه ستودنی بود و زیبایی مهندسی آن بود، وابسته به بتون و به‌خصوص آن قسمت‌هایی که با آهن و شیشه کار شده بود، پنداشته می‌شد. اما در دهه ۶۰ «ارزش‌دهی مجدد به حرفه ویکتوریایی آجرکاری بیشتر از اثر جنبی نوسازی و احیای محله‌های سابقا کثیف داخل شهر، توسط اقشار بلندنظر فرهنگی اما مفلس طبقه متوسط مورد توجه قرار گرفت.

آجرکاری، در فلسفه حفاظت معاصر، نمایانگر مصالح دست‌ساز در عصر تولید انبوه است و حتی وقتی تولید انبوهی در کار نیست، حرفه‌ای ملموس، ظاهرا انفرادی و حتی جالب است و با فضیلت‌های ملی گره خورده و ظاهرا به‌بلوغ‌رسیده تلقی می‌شد. آجر نمایانگر ضدیت با مدرنیسم است. به این معنا که «کهنگی همه‌چیز است و دست‌کم با نگاه به گذشته به تبعیض طبقاتی مربوط نمی‌شود. او در ادامه در وصف شهر با مصالح بتونی می‌نویسد؛ بتون درعین‌حال با نابودی حافظه پیوند دارد. بتون همه جا را شبیه به هم می‌کند. بتون مردم را از گذشته‌شان، از طبیعت و از یکدیگر جدا می‌کند. این درک از بتون، نشانه -اگر نه علتِ- بیگانگی است که از اوایل دهه ۱۹۶۰ رواج یافته است. هانری لوفور در همین سال یادداشت‌هایی در باب شهر نوین بتونی نوشته و تصریح می‌کند؛ با وجود وضوح و روشنی مطلقِ کارکردهای ساختمان‌های بتونی، نتیجه آن، محیطی کاملا سترون و بی‌خاصیت است. به نظر او «در اینجا قادر به خواندن قرن‌ها و زمان و گذشته نیستم. حتی قادر نیستم بدانم چه چیز ممکن است».

در ادامه گرینسون می‌نویسد؛ بتون با تمام سودمندی‌اش فاقد عمق است و به‌همین‌علت شهر جدید بتونی فوق‌العاده خسته‌کننده است. از نظر او بتون باوجود اینکه به ما اجازه می‌دهد سرنوشت خود را از نو جهت دهیم، پل‌ها و شاهراه‌هایی بسازیم که پیش‌ازاین امکان‌پذیر نبود، آب دریاها را مهار کنیم، قاره‌ها را به هم متصل کنیم، شهرها را در تراکم‌هایی بنا کنیم که قبلا به آشفتگی‌های تحمل‌ناپذیر می‌انجامید و بر نیروهای طبیعت غالب شویم که انسان بتواند در راحتی و آسایش بیشتر زندگی کند؛ اما این به قیمت ازدست‌رفتن شیوه‌های کهن زندگی و مهارت‌های دستی سنگ‌تراشی و تبحر کارگران صنایع چوب و فلز تمام شد. بتون ما را از طبیعت جدا می‌کند و طبیعت را نابود می‌کند «بتون‌ریختن» یعنی پایان تسلط طبیعت بر سطح زمین. بتون درعین‌حال که ما را متصل می‌کند، از یکدیگر دور هم می‌کند. بتون بخشی از جابه‌جایی قطعی روابط میان مردم است. با بتون دیگر راه برگشتی وجود نخواهد داشت. مقاومت بتون در مقابل فروپاشی و ویرانی، ازجمله ارزشمندترین و درعین‌حال منفورترین ویژگی آن است. دورنمای دگرگون‌کردن زندگی به قیمت ازدست‌دادن جنبه‌های آشنا و محبوب آن، نشانه مدرنیته است.

گفتنی است در دهه ۱۹۴۰ در آلمان در بازسازی یادواره‌ها به بتون به خاطر شباهت روح ناسیونال‌سوسیالیسم و یکپارچگی شکل آن و اینکه نشانی از فردیت ندارد و بلکه نمود تلاش جمعی است، توجه ویژه‌ای شده و «بتون نماد سوسیالیسم» شد. بااین‌همه با دراختیارداشتن این همه تجربیات ارزشمند جهانی در حوزه زیبایی‌شناسی، هنر، تاریخ، معماری، حیات مدنی و جامعه‌شناسی شهر و اعزام خیل عظیمی مدیر و کارشناس برای کسب تجارب جهانی با هزینه هنگفت، شاهد شهرهایی تا به این حد مغشوش، نابسامان و با هویت مشوش هستیم.

«هرندی»ها و ملاحظات سیاست‌گذاری اجتماعی

جمال رشیدی . پژوهشگر حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی

تجارب آموزشی دانش‌آموختگان جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که نظام آموزش عالی ما به‌نوعی، طرفدار پروپاقرص رویکردهای «بالا به پایین» و برنامه‌ریزی بوروکراتیک و گریزان از رویکردهای برنامه‌ریزی دموکراتیک است. در دوره تحصیل لزوما شما با مفهوم «تسهیلگری» آشنا نمی‌شوید. این در حالی است که تسهیلگری یکی از مؤثرترین روش‌ها برای کنش‌ورزان حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی است که می‌تواند در کنار سایر روش‌های کیفی که می‌توان آنها را روش‌های دموکراتیک خواند، به دستورکارهای سیاستی در حوزه‌های مختلف اجتماعی- شهری بینجامد که از خلال آنها، هم مسائل اجتماعی را می‌توان تا حدود زیادی سروسامان داد و هم مدیران بخش سیاست‌گذاری اجتماعی را به این اقناع رساند که «بولدوزر» دیگر در نظام برنامه‌ریزی جایگاهی ندارد و جای آن را باید به جلسات مداوم با ساکنان اجتماعات شهری و تجربه زیسته آنها داد. من برای پیاده‌کردن این ایده، یکی از محلات شهر تهران را انتخاب کردم تا به مدد تجارب گذشته، بتوانم مسئله درستی برای این محلات تعریف کنم، ازآن‌رو که بخش عمده‌ای از راه‌حل را نیز در خود دارد. محله «هرندی»، مملو از تجارب ناب برای حل‌شدن است، اما نکته بسیار مهم، درهم‌تنیدگی مسائل با همدیگر و به همین سبب، شکل‌گیری بافتی منحصربه‌فرد در این محله است. من هم سعی می‌کنم اجزای مختلف این بافت را تصویر کنم که از تجربه شخصی سرچشمه گرفته است. محلاتی مانند «هرندی» دربردارنده فضاهای بی‌دفاع و فضاهای عمومی شهری عاری از نظارت اجتماعی هستند. انگار «چشم‌پوشی» به یکی از استراتژی‌های مورد توافق ساکنان این محله بدل شده است. تکرار مداوم رفتارهای ضدهنجار در این محله، باعث شده تعریف هنجار و ناهنجار هم تغییر یابد و اکنون برخی رفتارها به بخش نامتناقض بافت محله تبدیل شده‌اند و واکنش بازدارنده اجتماعی را نمی‌طلبد. چنین محلاتی، بستر اجتماعی مناسبی را برای افراد و گروه‌های درگیر در آسیب‌های اجتماعی فراهم می‌آورند و قلمروی نمادین برایشان ایجاد می‌کنند؛ قلمرویی که هنجارش، بی‌هنجاری است. پیوندهای اجتماعی بین ساکنان این اجتماعات از ویژگی بازدارندگی برخوردار نیست و نوعی ایزوله‌شدن بین اجتماعات ساکن این‌گونه محلات با سایر سکونتگاه‌های شهر، دیده می‌شود؛ بنابراین جداافتادگی فضایی نیز از جمله خصوصیات این محلات است. انگار طلسمی نفوذناپذیر را به دور محله تنیده‌اند که شهروندان هنجارمند را یارای ورود به این قلمرو نیست. سکونتگاهی انسانی در بطن شهر تهران شکل گرفته که بسیاری از موازین انسانی به شیوه روزمره در آن نفی می‌شود.

ادامه در صفحه ۱۷

از خاطرات یک روان‌شناس

مردن هم یه انتخابه، مگه نه؟

سمیه زمانیان . روان‌تحلیلگر

● با وجود تأکیدمون به نظم این هفته هم دیر رسید. نفس‌نفس می‌زد. لیوان آبشو گذاشت روی میز کنارش. چند ثانیه‌ای بهش خیره شد و بعد به من. با لبخندی که سعی در پنهان‌کردنش داشت، گفت: از سر خیابون تا اینجا بدوبدو اومدم. نمی‌دونم چرا دیر میشه. شاید می‌خواین بگین یه میلی به نیومدن در من هست؛ اما نیست. من واقعا می‌خوام بیام. دروغ نمی‌گم. واقعا دلم می‌خواد اوضاع این‌طوری نباشه ولی هیچی درست نمی‌شه. بی‌فایدس. من عوض نمی‌شم. این‌همه بی‌سروسامونی منو به جایی رسوند که یه عالمه قرص بخورم و بخوام خلاص شم ازین همه نکبت. یه دکترای الکی، یه شغل الکی، یه رابطه دروغ. من بعد ۱۰ سال خیانت کردم. من یه دروغ‌گوی خیانت‌کارم. هیچ‌جوری نمی‌شه پاکش کرد... . دستاشو مشت کرد و فشار داد با کلافگی زمزمه کرد: چرا نمی‌ذاری اینجا سیگار بکشم؟

سرشو پایین انداخت و درحالی‌که دستمال کاغذی خیس از عرق کف دستاشو آروم پاره می‌کرد ادامه داد: بعد از جلسه قبل یه ساعتی راه می‌رفتم. دوباره خواستم که نباشم. از پل عابر پیاده که بالا می‌رفتم قدم‌هام کند شد. پاهام سنگین بود و انگار بدنم یخ کرده بود. وسط پل که رسیدم به سمت میله‌ها رفتم و دستامو آویزون کردم و خیره شدم به عبور تند ماشین‌ها. خودمو دیدم که دارم سقوط می‌کنم. می‌افتم و با برخورد یه کامیون تیکه‌تیکه می‌شم.

مکث کرد و یه نفس عمیق کشید. تو چشم‌هام یه لحظه خیره شد و بعد سرشو پایین انداخت و گفت: نتونستم... اومدم پایین و سوار یه موتور شدم. یهو دیدم چقدر محکم چسبیدم به موتورسوار. به خودم اومدم و دستامو از بدنش رها کردم و چشمامو بستم. سعی کردم خودمو از پشت بندازم. حتی عینکمو از روی صورتم برداشتم. عینکشو برداشت و یه دستمال کاغذی از روی میز کشید. با فشار و تندتند دستمالو روی شیشه عینک می‌چرخوند. زد به چشمشو و با عصبانیت ادامه داد: نتونستم. نتونستم خودمو بندازم. سکوت کرد. یه قطره اشک رو گونش لغزید. صورتش رو برگردوند و آهسته گفت: یه بار تو بچگی روی تاب دستامو از طناب رها کردم. داشتم از پشت می‌افتادم که مامانم منو گرفت. همیشه منو گرفته که نیفتم. ولی من افتادم. من دروغ گفتم. من با آرزو رفتم. به نسیم بعد از ۱۰ سال خیانت کردم. به آرزو هم... .

سرشو کج کرد و خیره شد به دیوار و ادامه داد: مامان همیشه می‌گفت شاهین هیچ‌وقت دروغ نمی‌گه. اصلا بچه دروغ‌گویی نیست. می‌دونه دروغ زشته. همیشه همه به من اعتماد داشتن. همیشه... . دستشو روی سینش گذاشت و از درد چشماشو بست و گفت: می‌خوام نسیم برگرده، با آرزو چیکار کنم؟ نفسم بند میاد وقتی به این انتخاب فکر می‌کنم. توانشو ندارم. نسیم منو می‌فهمید. منو دوست داشت. تمام آیندمو باهاش تصویر می‌کردم. بر عکس آرزو. نمی‌بینمش. انگار هیچ افقی باهاش ندارم. ولی فکر یه لحظه نبودنش هم دیوونم می‌کنه. نمی‌تونه از خودش مراقبت کنه آخه.

لیوان آبشو برداشت و یه جرعه ازش خورد. لب‌هاشو روی هم فشار می‌داد. مستقیم توی چشمام نگاه کرد و آهسته گفت: مردن هم یه انتخابه. مگه نه؟

جدول ۲۹۸۴ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- بلدرچین- آگاهانه- بادمجانش آفت ندارد ۲- سنت و آیین- ترس غیرعقلانی- خارج‌شدن کالا از گمرک ۳- پیشی‌گرفتن- اشاره- منحصراً ۴- آب دهان- مثل ماه- فلسفه سهروردی ۵- شیطان- خاندان رسول اکرم(ص)- کمک ۶- عرصه سیمرغ جولانگاه او نیست- هریک از بخش‌های مجزای یک مجموعه- بندری در بلغارستان ۷- ضمیر متصل مفعولی- دریاچه‌ای در فارس- اندک ۸- بعد از رفتن مسافر به نیت سلامتی و خوشی او در سفر می‌پزند- حالی‌کردن مطلب ۹- ساز چوپان- سردار رومی که مغلوب سورنا شد- بلندترین قله زاگرس ۱۰- خداشناس- موروثی- بوسه ۱۱- فصل اول- پیش‌رفته- شغل و حرفه ۱۲- آفریدگار- فراموشکار- خیس ۱۳- محرمانه- سیب‌زمینی ترشی- از آلات موسیقی غربی ۱۴- نوعی پارچه ضخیم پشمی- نوعی تفنگ شکاری- دامنه سبز کوه ۱۵- ضربه سر در فوتبال- میکروسکپ- گیر و دار.

عمودی:

۱- میوه - هورمون‌های جنسی ماده را تولید می‌کند- تصویر چاپ‌شده ۲- فرمانی نظامی- عصاره غلیظ‌شده انگور- جوانمرد ۳- پرتابه جنگی- جلگه پهناور در نواحی نیمه خشک- صحرا و بیابان ۴- دیروز عرب- به‌صورت علنی- پرگویی ۵- عددی دو رقمی- کارآموز رشته پزشکی- آوازی در دستگاه شور ۶- کاخ تاریخی فرانسه- لگدکوب شده ۷- خرس فلکی- درخواست عاجزانه- تشویق کردن ۸- کلمه پرسش- خواهر پدر- نوعی تسهیلات بانکی- نازل‌شده در مکه ۹- پیدا نمی‌شود- دلسردشدن- نفی عرب ۱۰- مشورت‌کردن- ستایش‌گر ۱۱- قوم مغول- روزنامه چاپ عراق- نوعی چاپ ۱۲- آقای آلمانی- پایتخت ارمنستان- چلیک ۱۳- اختناق- شهره آفاق- چند رأی ۱۴- کودن- ایستاده و بی‌حرکت- آبونمان ۱۵- از القاب حضرت محمد(ص)- از پادشاهان پیشدادی- کاهش هوشیاری به واسطه بیماری عصبی.

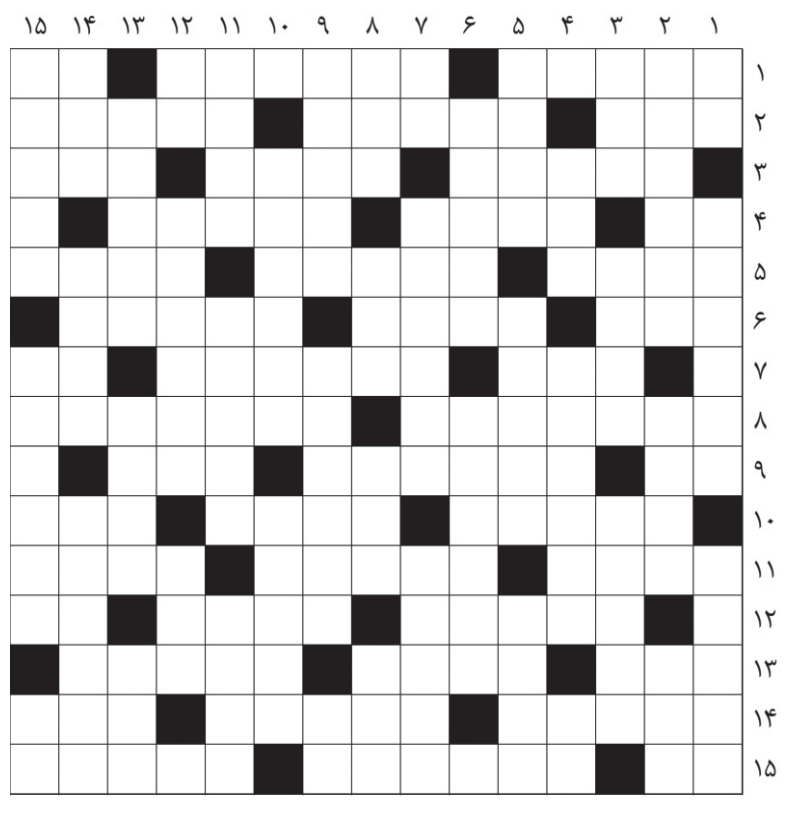

حل سودوکو سخت

۴	۱	۷	۸	۶	۹	۵	۲	۳
۹	۲	۸	۵	۱	۳	۷	۶	۴
۳	۵	۶	۷	۲	۴	۱	۸	۹
۵	۳	۹	۲	۴	۷	۶	۱	۸
۱	۸	۴	۶	۹	۵	۲	۳	۷
۷	۶	۲	۱	۳	۸	۹	۴	۵
۲	۹	۵	۳	۸	۶	۴	۷	۱
۶	۴	۳	۹	۷	۱	۸	۵	۲
۸	۷	۱	۴	۵	۲	۳	۹	۶

حل سودوکو ۱۹۷۹

۷	۳	۵	۲	۱	۴	۶	۸	۹
۱	۹	۸	۷	۶	۳	۲	۵	۴
۲	۴	۶	۵	۸	۹	۷	۳	۱
۳	۵	۹	۴	۲	۷	۸	۱	۶
۸	۱	۷	۹	۳	۶	۴	۲	۵
۴	۶	۲	۱	۵	۸	۳	۹	۷
۵	۷	۱	۳	۴	۲	۹	۶	۸
۶	۲	۴	۸	۹	۱	۵	۷	۳
۹	۸	۳	۶	۷	۵	۱	۴	۲

جدول ۲۹۸۳

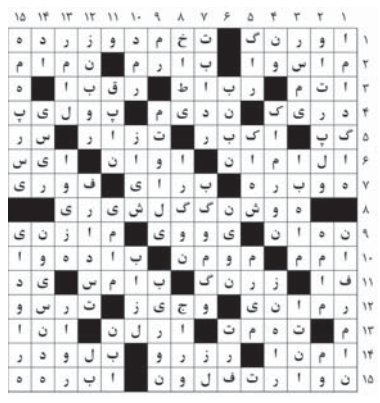

سودوکو سخت ۱۹۸۰

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	۶		۷			۳	۱	
			۴		۶			۲
۱	۸			۹	۳			
	۳		۹	۴		۵		
۷			۵	۲				
۵		۴			۷	۱		
		۶	۳			۹		
		۱	۸					
	۴			۶		۲		

سودوکو ۱۹۸۰

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

				۸	۲	۳	۱	۴
۱	۸				۹	۲		
		۳			۷		۶	
۹			۴	۲		۱		۷
۶		۸		۳	۱	۵		۹
۴		۷	۸		۵	۶	۳	
		۴		۵			۲	
		۱		۶				۳
	۶	۲		۷			۵	۱